بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 3 آذر 1393.

در مورد بحث جلسه قبل یک نکته تکمیلی در مورد حسن بن صالح عرض کنم. حسن بن صالح در کتب عامه اسمش هست. یک بحث چیزی سفیان ثوری و بعضی از محدثین معاصرش با او داشته اند و درگیری هایی با او داشته اند که آنجا ذکر شده است. آن از خود آن درگیری هایی که بین اینها هست مشخص است که او را ثقه می دانسته اند. چون نکته ای که سفیان ثوری در موردش مطرح می کند این است که بگوید در نماز جمعه شرکت نمی کند و قیام به سیف را، انه یری السیف، قائل به جهاد و سیف و اینها هست. چون اینها زیدی بتری هستند. یرون الخروج و امر به معروف و نهی از منکر قائل هستند و اینها. مطلبی که در موردش مطرح می کند به عنوان نقطه ضعفش به آن حساسیت دارد و اینها این بحث هست. هیچ صحبتی که آدم کاذبی است و کذاب است و دروغگو است و امثال اینها ندارد. به خصوص در جایی که شخصی با او بد هم هست و حساسیت دارد در این مقام فقط بحث اعتقاد به قیام به سیف و شرکت نکردن در نماز جمعه و اینها را ذکر کرده است خودش نشانگر این هست که او را ثقه می دانسته است. به علاوه یک عده ای از علمای عامه هم او را توثیق کرده اند. مثل احمد بن حنبل، یحیی بن معین امثال اینها. آنها توثیق کرده اند. با وجود اختلاف مشربی که بین اینها هست در همین بحث زیدی بودن و امثال اینها که خب معروف بوده است حسن بن صالح که اعتقاداتش این شکلی است. با این حال توثیق کردن این نشانگر این است که باید آدم کاملا ثقه ای باشد که آن اعتقاد اختلاف در اعتقاد منشأ نشده باشد که او را تضعیف کنند. این است که مجموعا به نظر می رسد که حسن بن صالح ثقه باشد. البته در غیر آن چیزهایی که مربوط به مذهب فاسدش است. آنهایی که مذهب فاسد دارند برای ترویج مذهبشان گاهی اوقات چیزهایی جعل می کنند و امثال اینها هست. گاهی اوقات در آن چیزهایش را نمی شود خیلی قبول کرد. البته ندیدم و نمی دانم چیزی در تأیید مذهبش از او نقل شده است یا خیر. ولی احیانا اگر چیزی باشد که در مورد مذهب فاسدش باشد قبول نیست.

سوال:...... از معنایش یک جوری برداشت کرده که به نفع خودش نقل به معنا کرده است....

پاسخ: گاهی اوقات هم به طور متعارف یک روایتی را که راوی های معمولی از یک آدم ضعیفی که معمولا ضعیف هم افراد می دانند این را ضعیف نداند یعنی لازم نیست جعل رسمی باشد. نقل روایت ضعیف کند به نفع مذهب خودش و امثال اینها.

خب اینکه به هر حال حسن بن صالح بن حی را مشکلی به نظر نمی رسد در وثاقتش. خب حالا بریم در ادامه آیات. می رسیم به آیه کلاله

**وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ**

اینجا کلمه کلاله واقع هست. کلاله یک بحث قدیمی بوده است در مورد اینکه مراد از او چیست. یک بحث لغوی در مورد کلاله هست یک بحث در واقع اصطلاحی بگوییم. خب یک سری اختلافاتی هست. کلاله پنج معنا حالا اول معناهای اصطلاحی که برایش گفته اند را عرض می کنم بعد ارتباطات لغوی که برایش گفته اند را هم عرض می کنم. پنج معنا برای این کلاله گفته شده است. بعضی ها کلاله را وصف وارث دانسته اند. بعضی ها کلاله را وصف میت موروث دانسته اند. بعضی ها کلاله را به معنای مال موروث دانسته اند. بعضی ها به معنای قرابت دانستند کلاله را. بعضی ها به معنای وراثت. این پنج معنا مجموعا در کلمات مفسرین هست. البته نه مطلق مثلا وارث یا مطلق موروث. وارثی که با یک قید خاصی است که در مورد آن قید صحبت می کنیم. مال موروث را هم لحن بعضی از کلمات این هست که کأنه مال موروث به طور کلی کلاله هست. اگر این باشد قطعا این درست نیست. کلاله مطلق مال موروث نیست. مگر بگوییم مال موروثی که به آن نحوی که در بحث، یک قید خاصی بزنیم یعنی آن قیدی که ما در مورد وارث یا موروث می زنیم آن قید را در مورد مال موروث هم بزنیم خیلی مهم نیست آن هم می تواند معنا باشد. همچنین قرابت خاصی کلاله هست. یا وراثت خاصی کلاله هست. اگر بخواهیم مطلق وراثت را کلاله بدانیم قطعا نادرست است. در کتاب های اهل تسنن مثلا بعضی روایات نقل کرده اند در این احکام القرآن جساس نگاه می کردم چند روایت نقل می کند که از اینها استفاده می شود که کلاله وصف وارث است. عن جابر بن عبدالله که می گوید من مریض بودم پیغمبر آمد به دیدن من فقلت یا رسول الله کیف المیراث. فانما یرثنی کلالهٌ فنزلت آیت الفرائض. یرثنی کلالهٌ، کلاله فاعل است یعنی وصف وارث است. یک روایت دیگر می گوید که حدثنا رجلٌ من بنی صدر ان سعدا مرض بمکه فقال یا رسول الله لیس لی وارث الا کلالهٌ. کلاله وصف وارث قرار گرفته است. یا یک روایت دیگری که شاید از این هم صریح تر باشد.

**ان رجلا سئل رسول الله عن الکلاله فقال من مات و لیس له ولدٌ و لا والدٌ فورثته کلاله**

این هم این تعبیر. احکام القرآن جساس جلد 3 صفحه 17 و 18 هست. در روایات ما هم حالا روایاتش را می خوانیم من به نظرم می رسد که از مجموع کلمغات لغویین و اینها به نظر می رسد که اصل کلاله مصدر بوده است و به معنای قرابت و خویشاوندی خاصی است که در موردش صحبت می کنیم. بعد به تناسب در مورد وارث یا موروث هم اطلاق شده است. وارث گاهی اوقات در کلاله اطلاق شده است به اعتبار اینکه آن خویشاوندی در مورد وارث هست و در مورد موروث اطلاق شده است به دلیل همان خویشاوندی که در موردش هست و بعدا هم یک اصطلاح خاصی در کتب فقهی قرار گرفته است اصلا کلاله به معنای خصوص اخوه اصلا اطلاق می شود. الآن در اصطلاحات فقهای ما وقتی کلاله می گویند یعنی اخوه. می گویند کلاله امی یا کلاله ابی، کلاله یعنی اخوه أمی و کلاله أبی یعنی اخوه ابی. یک اصطلاح کاملا خاصی که این اصطلاح متأخر از آیه شریفه است. به اعتبار اینکه در آیه شریفه ای که کلمه کلاله به کار رفته است ارث اخوه أمی در این آیه و ارث أخوه أبی در آیه آخر سوره نساء آمده است دیگر کم کم لفظ کلاله به معنای اخوه امی و اخوه أبی به کار می رود که در کلمات فقهای ما معمولا به همین معنا به کار می رود. اصل معنایش ظاهرا کلاله به معنای مصدر است به معنای وراثت و خویشاوندی است ارتباطش هم این هست که چندین معنا با ارتباط معنای لغوی اش ذکر شده است و آن این است که یکی اینکه اصل کلاله به معنای ضعف و فطور هست. این خویشاوندی به علت اینکه ضعف دارد خویشاوند درجه دو هست به او کلاله گفته شده است. یک جور دیگر این است که می گویند اصلا کلاله خویشاوندی بعید را می گویند در مقابل خویشاوندی نزدیک. خوایشاوند درجه دو. این مثلا کلاله هست. یک جور دیگر گفته اند که کلاله از این تاجی که بر سر گذاشته می شود این کلاله به او می گفته اند به اعتبار اینکه احاطه بر سر می کند. می گویند این کأنه محیط است. ما یک عمود نصب داریم که بالا و پایین در طول شخص هست یک پدر ها و پسر ها. یکی عرض این شخصی ایت که در عرض شخص قرار دارد. کأنه کلاله کسی که در طول یا عرض شخص قرار ندارند یعنی در بالا و پایین قرار ندارند در عمود نصب نیست در سمت راست و چپ او هست که جنبه اخوت این شکلی است. به هر حال این ارتباطات مختلفی که هست منشأ شده است که کلاله تعبیر شود. حالا در مورد آیه قرآن اگر کلاله به معنای مصدر باشد به معنای خویشاوندی باشد، این کلالتا مفعول له می تواند باشد. خیلی واضح است. ان کان رجلٌ یورث کلالهً، یعنی یک کسی هست که از او ارث می برند للقرابه، مفعول له. بعضی ها تعبیر کرده اند که تمییز. یعنی ارث گونه های مختلفی دارد می خواهد مشخص کند که این ارث، ارثی هست که ارث قرابت و امثال اینها هست. ولی به نظر همان معنای چیز روشن تر هست. یعنی للقرابه یورث للقرابه. اما اگر کلاله اسم به معنای وارث باشد یا موروث باشد اسم شخص باشد، کلالهً یک حال برای رجل است. ان کان رجلٌ یورث، آن کان را می شود کان تامه گرفت و کلالهً حال باشد برای فاعل درون یورثُ. یعنی ان کان رجلٌ یورث حال کونه کلالهً. حال کونه ای که خویشاوند کلاله ای است. یا کلالهً خبر کانَ. ان کان رجلٌ یورثُ کلالهً امثال اینها. یک احتمالی هم در کشاف داده است که این می گوید کلمه یورثُ دو احتمال درش وجود دارد. یکی از ماده ورثَ یرثُ از ثلاثی مجرد باشد. یکی این از باب افعال باشد. این احتمالاتی که ما الآن ذکر می کردیم که در مورد میت هست، ما یورث را از ثلاثی مجرد می گرفتیم. از ثلاثی مجرد باشد یورث میت هست. چون وارث از میت ارث می برد. یرث المیته حالا یا با مِن متعدی می شود و گاهی اوقات به طور متعدی بنفسه هست. ولی یک اورثَ هم داریم. اورثَ، میّت شخص را وارث قرار می دهد. این نکته را عرض کنم که این روایتی که ابوبکر چیز کرد. انا معاشر الانبیاء معمولا می خوانند لا نُوَرِّث که غلط است. انا معاشر الانبیاء لا نورِث. ورَّثَ به معنای حکمَ بکونه وارثا هست. ورّثَ به معنای ارث گذاشتن نیست. به معنای فتوای به وارثیت دادن است. این نمی خواهد بگوید. می خواهد بگوید که ما ارث بر جای نمی گذاریم. ان الارض لله نورثها من نشاء. می گوید ارض مال خدا است و خدا آن را به ارث واگذار می کند به دیگری. این را کشاف می گوید که این یورث اگر از باب افعال باشد این کلاله وصف وارث می شود. وصف میت نمی شود. خب البته این امکان دارد ولی خیلی باید تکلفات را ملتزم بهش شد. این عبارت این می شود. این کان رجلٌ وارثٌ، می گوید این شخص وارث حالا من وارث تعبیر می کنم. کلاله باشد. أو أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ این له را باید شما بزنید به میت. یک میت در تقدیر بگیرید و له را به او باز گردانید و خیلی مستبعد هست دیگر که آن را به میت برگردانید. در حالی که خود رجلٌ یورث کلاله أوامرأهٌ هست، آن وقت له أخ و، وارثی باشد که کلاله باشد و برای میت أخ و أخت باشد. چون أخ و أخت همان رجلٌ یورث کلالهً طبیعتا باید باشد. این خیلی لقمه دور دهان گرداندن است. اگر وارثی وجود داشته باشد که کلاله باشد حالا مرد باشد یا زن باشد و میت برادر یا خواهری داشته باشد. این کأنه استفاده می شود که آن برادر و خواهری که میت دارد غیر از این وارث است. در حالی که می خواهیم بگوییم همین وارث برادر و خواهر باشد. این کاملا مستبعد هست. یورث همان از باب ثلاثی مجرد است از باب یَرثُ است و مجهول یرثُ است نه مجهول یورثُ. کلالهً هم اگر وصف انسان باشد مراد اینجا میت است نه مراد وارث است. خب این تقریبا واضح است. حالا مراد از آن خویشاوندی ای که کلاله نامیده می شود یا میتی که کلاله نامیده می شود چه شکلی است؟ این مقدارش مسلم است که میتی که فرزند دارد کلاله نیست. باید فرزند نداشته باشد تا کلاله به او صدق بکند. اما اینکه پدر هم نباید داشته باشد آن هم از ابن عباس حکایت شده است که پدر هم داخل در کلاله است و شرط نیست برای کلاله بودن میت این است که پدر نداشته باشد. این را اینجور شرط نمی داند. ولی خب هم خود سیاق آیه اقتضا می کند چون خود ارث پدر و مادر را قبلا ذکر کرده است و ارث فرزندان را هم قبلا ذکر کرده است اینجا سیاق هم اقتضا می کند که ارثی را می خواهد بیان کند که ارث غیر از پدر و مادر باشد. از جهت هم احادیث عامه و احادیث خاصه هم این مطلب تقریبا مسلم است. حالا من یک سری روایات را می خوانم این روایاتی که دقیقا واژه کلاله و تفسیر آیه در آنها به کار رفته است را می خوانم تا یک مقداری مطلب روشن تر شود.

سوال: واژه کلاله ویژگی خاصی داشته است که...

پاسخ: بله این مصداق کلاله از چیزهایی هست که عمر از پیغمبر سوال کرد و امثال اینها. اصل معنای لغوی اش به هر حال خیلی مورد بحث نیست. بحث عمده معنای اصطلاحی هست که چه کسی کلاله هست. همین بحثی که مثلا ابن عباس می گوید که به معنای خویشاوند نزدیک یا دور هست ولی همه خویشاوندان را نمی گوید ضابطه دوری یا نزدیکی خب یک مقداری نیاز دارد به یک تأمل و خب این یک روایت. روایت تفسیر عیاشی هست روایت 44879

عن بکیر بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلام قال الذی عنی الله تعالی فی قوله و ان کان رجلٌ یورثُ کلالهً أوامرأهٌ و له أخ أو اخت انما عنی بذالک عن اخوه و الاخوات من الأم خاصهً. در ذیل تفسیر این آیه. خب حالا آن بحث کلاله در آن نیامده است که مراد از کلاله چیست. فقط اینکه این اخوه و اخوات و ام این آیه ناظر هست. اما آنجایی که بحث کلاله را مطرح کرده است. خب روایت دیگر عبدالله بن بکیر عن محمد بن مسلم هم همین توی آن هست که آن که اول آیه است أخوه و اخوات من الام خاصهً است. آن که آخر آیه هست اخوه و اخوات أبی هست. اما آن بحث اینکه کلاله چیست در این روایت هم نیست. آهان آن روایت این است باب قبلی است. من رفته ام باب بعدی. چند روایت هست، من حالا در کامپیوتر روایت هایش را دیده ام. الکلاله ما لم یکن ولدٌ و لا والد. آهان این است 376. درست شد خودش یک باب مستقل دارد. روایت این است روایت محمد بن مسلم. این روایت چند تا طریق دارد

**عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد و علی بن ابراهیم عن أبیه جمیعا عن ابن محبوب**

این سه طریق دارد. روایت تحویلی است عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد یک طریقش است که سهل از ابن محبوب نقل می کند. محمد بن یحییی عن احمد بن محمد هم طریق دومش است که آن هم از ابن محبوب نقل می کند. علی بن ابراهیم عن أبیه هم طریق سومش است که آن هم از ابن محبوب نقل می کند. طریق دوم و سوم بی تردید معتبر است به خصوص طریق دوم. حالا طریق سوم در ابراهیم بن هاشم یک حرفهایی هست. طریق اول هم بنابر تحقیق که سهل بن زیاد ثقه است آن هم معتبر است. خب ابن محبوب این را داشته باشید. در تهذیب روایت این هست.

**احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب**

احمد بن محمد هم که در تهذیب هست در سلب اسناد تهذیب یا مراد احمد بن محمد بن عیسی است یا احمد بن محمد بن خالد است. علی ای تقدیر او هم ثقه است و بحث در او نیست. عن الحسن بن محبوب عن ابی ایوب. أبی ایوب خراز است. خراز هم درست است نه خزاز. آن هم ثقه است. و عبدالله بن بکیر هم عطف شده است. عبدالله بن بکیر فطحی ثقه است ولی چون ابی أیوب امامی ثقه است،

**عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام.**

روایت صحیحه است. آن فطحی بودن عبدالله بن بکیر روایت را موثقه نمی کند چون معطوف به امامی است. عبارت این است.

**قال اذا ترک الرجل أباه أو أمه أو ابنه أو أبنته اذا ترک واحدا منها اولاء الاربع فلیس هم الذین عنی الله عز وجل قل الله یفتیکم فی الکلاله**

شرط کلاله این است که پدر و مادر و فرزند حالا پسر یا دختر نباشند. خب این یکی. روایت بعدی، روایت زراره است. عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر که همان بحث ها در اینجا هم می آید. و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی طریق دوم. و علی بن ابراهیم عن أبیه جمیعا عن احمد بن محمد بن ابی نصر سه طریق دارد که عین همان طریق قبلی است فقط این طریق ها به بزنطی منتهی می شود. تهذیب هم احمد بن محمد عن احمد بن محمد ابی نصر عن جمیل بن دراج عن زراره. قال، اینجا البته روایت به زراره ختم می شود. به اصطلاح مقطوعه است. اذا ترک الرجل أمه أو أباه أو ابنه أو ابنته، فاذا ترک واحدا من الاربع فلیس بالذی عنی الله عز و جل فی کتابه قل الله یفتیکم فی الکلاله و لا یرث مع الأم و لا مع الأب و لا مع الابن و لا مع الابنه احدٌ خَلَقَ الله عز و جل غیر زوج أو زوجه. این هم این روایت. این روایت تفسیر عیاشی نقل می کند. این عن زراره قال سأخبرک و لا أروی لک شیئا. این یک حالا یک روایت دیگر را می خوانیم. عمر بن اذینه می آید پیش زراره و از زراره درخواست می کند که من یک مطالبی از دیگران شنیده ام این مطالب را برای شما نقل می کنم. فتوایت را بگو و رایت هم نمی خواهد برای من نقل کنی. فتوایت را بگو. و در زراره که روایت را می گوید، می گوید مطلب این است و همچنان که شرط با من کردی که روایت نقل نکنی روایت هم برایت نقل نمی کنم ولی مطلب همین است و مو لای درزش هم نمی رود. همین هست و لیس الا، و الذی اقولک هو والله الحق المبین. اذا ترک امه أو اباه، عین همان روایت کافی را نقل می کند. در تفسیر عیاشی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام. عمر بن اذینه روایت هایی که شنیده بوده است که عرضه می کند یکی اش هم روایت محمد بن مسلم است در چیزهای دیگر است من جمله می گوید از محمد بن مسلم چیزهایی شنیدم فلان مطلب را شنیدم حدس می زنم اینها هم همین است. زراره یک جنبه محوریت داشته است به خصوص در میراث. برای راویان حتی نسبت به روایت های کسانی مثل محمد بن مسلم. این عمر بن اذینه این روایتش را ملاحظه بفرمایید. حتی می گوید که محمد بن مسلم این مطلب را برای من نقل کرده است و عرضه کرده است. حتی روایت محمد بن مسلم را بر زراره عرضه کرده اند نسبت به مسئله میراث زراره خیلی حالت محوریت داشته است و از او سوال می کرده اند که روایت درست است یا غلط است. حالا از جهت ریاضی خیلی مسلط بوده است احتمال می داده اند مثلا محمد بن مسلم و اینها درست تحمل نکرده باشند و الا بحث ضعف محمد بن مسلم و اینها که نیست. یا احتمال می داده اند که نسبت به تقیه و تقیه نبودن روایت محمد بن مسلم متوجه نشده باشد این که می خواهد عرضه می کند به زراره در واقع حجت بالفعل را می خواهد در بیاورد. فتوای واقعی را در بیاورد و امثال اینها. خب این هم این روایت.

روایت بعدی روایت 44699 هست

**حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه عن علی بن رباط عن حمزه بن حمران قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الکلاله**

شما حمزه بن حمران را ببینید توثیق صریح دارد من یادم رفت نگاه کنم این را. در این ها حمید بن زیاد واقفی ثقه است. حسن بن محمد بن سماعه هم واقفی ثقه است. علی بن رباط امامی ثقه است. حمزه بن حمران توثیق صریح هم ندارد ولی حمزه بن حمران همین باید از کسانی باشد که اکثار روایت و روایت ابن ابی عمیر و صفوان و اینها. حمزه بن حمران هم از آن طریق ها روایت قابل اعتبار است. پس روایت موثقه می شود.

**قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الکلاله فقال ما لم یکن ولدٌ و لا والد.**

این تعبیر ما لم یکن ولدٌ و لا والد تعبیر ما لم یکن، ما نه من لم یکن والدٌ و لا ولد. به نظر می رسد که کلاله باید به معنای قرابت و امثال اینها باشد که ما لم یکن تعبیر کرده است. و الا اگر کلاله وصف وارث باشد. یا وصف موروث باشد، به طور طبیعی باید بگوید من لم یکن ولدٌ و لا والد یا باید بگوید من لم یکن له ولدٌ و لا والد. این که من لم یکن له ولدٌ و لا والد به کار برده اند، این متناسب این هست که مراد از کلاله قرابت باشد. البته یعنی آن قرابتی که در این حال هست. لم یکن، فی حال کونه لم یکن ولدٌ و لا والد. این چند تا روایت داریم که هر چند تا روایت کلاله را با تعبیر ما لم یکن تعبیر کرده است. به نظر می رسد که از این چند روایت کاملا این مطلب استفاده می شود که کلاله، همان مطلبی که عرض کردم کلاله وصف قرابت و خویشاوندی است. البته بعدا عرض کردم بعدا کلاله به معنای خود وارث اطلاق شده است به معنای موروث اطلاق شده است. امثال اینها. ولی اصلش ظاهرا به معنای خود مصدر هست و اصطلاح فقهی متأخرش هم به معنای أخوه است. نه مطلق حتی وارثی که پدر و مادر نداشته باشند. ولی در آیه قرآن کلاله به معنای آن جایی هست که ولد و والد نباشند. این هم یک روایت. روایت بعدی

**علی بن ابراهیم عن أبیه و محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعا عن ابن ابی عمیر.**

دو طریق دارد. طریق علی بن ابراهیمش که واضح است. طریق محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان ه همان بحث معروف در مورد محمد بن اسماعیل هست که آن هم بنا بر تحقیق اکثار روایت کلینی او را تصحیح می کند. عن ابن ابی عمیر عن عبدالرحمن بن حجاج عن ابی عبدالله علیه السلام. در عبدالرحمن بن حجاج یک سری بحث های نمی دانم ناووسی بوده است و چه بوده است نمی دانم بحث های جدی در موردش نیست. در امامی بودنش تقریبا تردیدی نیست. قال الکلاله ما لم یکن ولدٌ و لا والد. این هم این. در معانی الاخبار این روایت این شکلی نقل شده است. حدثنا أبی قال حدثنا سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن أبی عبدالله علیه السلام. این روایت خب مرسله است ولی مرسله ابن ابی عمیر است و اعتبارش وابسته به آن بحثی هست که آیا ما مرسلات ابن ابی عمیر را قبول کنیم یا خیر. بنا بر تحقیق که مرسلات ابن ابی عمیر حجت است این روایت هم حجت می شود. آن هم باز همین تعبیر. الکلاله ما لم یکن ولدٌ و لا والد. پس بنابراین از مجموع این روایات استفاده می شود که، یک روایت دیگر هم هست آن عبارت خود زراره است که کلمه کلاله را به کار برده است. روایت زراره روایت 9 از باب 32. این روایت این هست که که گفتم

**عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ أُنَاساً حَدَّثُونِي عَنْهُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عَنْ أَبِيهِ ع بِأَشْيَاءَ فِي الْفَرَائِضِ فَأَعْرِضُهَا عَلَيْكَ فَمَا كَانَ مِنْهَا بَاطِلًا فَقُلْ هَذَا بَاطِلٌ وَ مَا كَانَ مِنْهَا حَقّاً فَقُلْ هَذَا حَقٌّ وَ لَا تَرْوِهِ وَ اسْكُتْ-**

روایت نمی خواهم برایم نقل کنی فتوایت را بگو من فتوایت برایم کافی است

**وَ قُلْتُ لَهُ حَدَّثَنِي رَجُلٌ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي أَبَوَيْنِ وَ إِخْوَةٍ لِأُمٍّ أَنَّهُمْ يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرِثُونَ**

می گوید اخوه أمی را گفته اند که اینها خودشان ارث نمی برند ولی حاجب هستند.

**فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ لَكِنِّي سَأُخْبِرُكَ وَ لَا أَرْوِي لَكَ شَيْئاً**

این عبارت ها را دارد.

**وَ الَّذِي أَقُولُ لَكَ هُوَ وَ اللَّهِ الْحَقُّ**

بعد شروع می کند عبارت ها را آوردن. آنکه مورد بحث ما است آن ذیل قضیه است. می گوید که

**وَ إِنْ مَاتَ رَجُلٌ وَ تَرَكَ أُمَّهُ وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأُمٍّ وَ أَبٍ وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأُمٍّ وَ لَيْسَ الْأَبُ حَيّاً فَإِنَّهُمْ لَا يَرِثُونَ وَ لَا يَحْجُبُونَهَا لِأَنَّهُ لَمْ يُورَثْ كَلَالَةً‌**

آن می گوید جایی که مادر زنده باشد، مادر باشد پدر هم نباشد شرط حاجبیت اخوه أبوینی این هست که پدر زنده باشد. أخوه أبوینی اگر نباشند وارث هم نیستند. بر خلاف فتوای اهل تسنن که اینها را وارث می دانند. أخوه ابوینی را وارث می دانند البته از باب عصبه البته. می گویند که از باب تعصیب آنها را وارث می دانند. ولی می گوید شرط کلاله بودن این است که اخوه مادر وجود نداشته باشد. ولی اینجا چون مادر وجود دارد این ارث نمی برد. بحث خاص دیگری در مورد این آیه شریفه نیست. انشاءالله از فردا می رویم یک ریزه کاری هایی در مورد خود آن آیات کلاله را می خوانم و بعضی نکات زیر دارد و بعد در ورد حقیقت ارث حق ارثی اینکه متوقف است در چیز به چه نحو است. کلام مرحوم آقای اراکی را در این ارث ملاحظه بفرمایید یعنی کیفیت تعلق ارث به مال و تأخرش از وصیت و دین این را ملاحظه بفرمایید فردا صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد